

تو شمع اجنبی کی زبان و بیکدل شو کمال دلبری و حسن نظر با رست	ایمال و کوشش پرو بزمین خندان بشیره نظر از نادران و ران باش
خوش حافظ و از جو یار ناد کین ترا که گفت کبر روی خویش ان باش	
باغبان کز پرچو زنی صحت کل با پیش ایدل اندر بند زلفش از پیشانی مندا	وز جضای خار جران صبر بل با پیش مرغ ز بزم چون بدم فند تل با پیش
با چندین لطف و بخش باد نظر بازی آ رند عالم سوز ابره صحت بی جکار	هر که روی با سیمین جی سنبل با پیش کار ملک است نیکه تیر تو بل با پیش
نیکه بلفقوی و د افشع رطوبت کا قو نما زبان ز کس شانه می با پیش	راه برو که صد هنر از تو کل با پیش این دل شوریده که جدا کل با پیش
ساقیا و گردش کاکل تعقل تا بچند کیصت حافظ تا نوش با ده لی آواز زو	دو رو چون با عاشقان افشع سبل با پیش عاشق مسکین چرا چندین تل با پیش
بدور با ده قهر کیم و بی ریای باش مکونیت که به سال می برستی کون	بجوی کل نفسی بدم بسامی باش ساده میخور و نه ماه با رسامی باش

بجو پیر ساکن عنقت بی حواله کند کرت هو است که چون تم به شیب ری	نوش و منتظر رحمت خدا می باش بیرا و همدم جام جهان نامی باش
بجو پنجه که چه فرو بستگی سن کار جهان و فاجوی ز کس در سخن پیش نوی	تو بجو با و بهاری که کشامی باش به رزه طالب سبب سحر و کیمیا می باش
مزید طاعت بجان منو حافظ ولی معاشتر ندان آشامی باش	
باز آبی و دل تنگ مرا و در جهان باش زان با ده که در حدیث عشق فرشته	وین سوخته را محرم اسرار آسمان باش مارا و در ساعه غمده و کوهستان باش
در خرقه چو آتش زوی امی عارفان و در ار که گفتا تو ام بس مکرانم	جهدی کن هر صفت زنده جهان باش کو به رسم اینک سلامت کران باش
خوننده و لم از حضرت آن روح روان تا برویش از غصه غبار نمی شیند	ای روح و محبت بهمان و نشان باش ای سبب بر شکر از غیب تا روان باش
حافظ که بوس میکندش تمام جهان بین کو در نظر آصف محبت جهان باش	
بر در انمن و قرار و طاقت و پوشش تجاشکیر لعل و سیمین سلکونش	

بجو